

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

حافظ « غزلیات

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است

یا رب این تأثیر دولت در کدامین کوب است

تا به گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد

هر دلی از حلقه‌ای در ذکر یارب یارب است

کشته چاه زنخدان توام کز هر طرف

صد هزارش گردن جان زیر طوق غبغب است

شهبسوار من که مه آینه دار روی اوست

تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است

عکس خوی بر عارضش بین کآفتاب گرم رو

در هوای آن عرق تا هست هر روزش تب است

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می

زاهدان معذور داربدم که اینم مذهب است

اندر آن ساعت که بر پشت صبا بندند زین

با سلیمان چون برانم من که مورم مرکب است

آن که ناوک بر دل من زیر چشمی می‌زند

قوت جان حافظش در خنده زیر لب است

آب حیوانش ز منقار بلاغت می‌چکد

زاغ کلک من به نام ایزد چه عالی مشرب است